**فقه: زکات، جلسه 4: سه‌شنبه 30/06/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد حق یوم الحصاد بود که آیا این حق واجب هست یا واجب نیست، من یک مروری روی کلمات علما کردم، در واقع اقوال علما یک چیزی نوشتم حالا ملاحظه بفرمایید.

نوشتم: «قال بالوجوب الشیخ فی الخلاف مع دعوی اجماع الفرقه علیه و مثله فی المؤتلف من المختلف و هو ظاهر الکلینی فی الکافی و الصدوق فی المقنع و الهدایه و الفقیه و ربما یومی الیه کلام المفید فی المقنعه و یستشمّ من الانتصار المیل الیه و مثله فی فقه القرآن للراوندی و قد اختاره صریحا السبزواری فی الذخیره و مال الیه الفاضل الجواد فی مسالک الاِفهام و قد اختار الاستحباب ابن ابی عقیل علی ما نقله العلامه فی المختلف و ابو الصلاح فی الکافی و ابن حمزه فی المراسم و ابن زهره فی الغنیه و ابن شهر آشوب فی متشابه القرآن و السبزواری فی جامع الخلاف و الوفاق و ابن ادریس فی السرائر و ابن سعید فی الجامع للشرایع و المحقق فی موضعین من المعتبر و العلامه فی التذکره و المنتهی و قد اکتفی بنقل القولین فی التحریر و لعلّ المستفاد من تلخیص المرام ایضا التردد و من القائلین بالاستحباب»

این را من تا علامه را تقریباً و معاصرین علامه و اینها را تا آنجایی که، یعنی با سرعتی که جست‌وجو کردم اقوال را نوشتم، بعضی‌های متأخرین را دیگر تتبع نکردم، بعضی از کتاب‌های معروفشان را نگاه کردم.

«تلخیص الخلاف و المدارک و روضه المتیقین لاحظ لوامع صاحبقرانی حیث اکتفی بنقل القولین و الاحتیاط فی المسأله و من القائلین بالاستحباب صاحب الحدائق و الوحید فی مصابیح الظلام.»

این حالا یک اشاره‌ای به اقوال در مسأله.

عبارت کافی ابو الصلاح هم که دیروز عرض کردم، عبارتش این هست.

«و من مسنون صدقة الحرث أن يزكى كل ما دخل المكيال» بعد از چیز می‌گوید: «و من ذلك» یعنی من مسنون الصدقة «الصدقة حين صرام النخل، و قطاف الكرم، و جذاذ الزرع بالضغث من الزرع و الضغثين، و العذق من الرطب و العذقين، و العنقود من العنب و العنقودين، فاذا صار الرطب تمرا و العنب زبيبا و الغلة حبا و أراد المالك دفع ذلك تصدق منه بالقبضة و القبضتين.»

کافی ابو الصلاح، صفحۀ ۳۶۶، که نظیر این عبارت در سرائر، جلد ۱، صفحۀ ۱۳ هم وارد شده.

حالا ببینیم ادلۀ بر این اقوال چی است؟ ادلۀ بر وجوب خب مشخص هست، روایات، آیۀ قرآن و روایاتی که ازش استفاده کردند که حق یوم الحصاد واجب هست. صاحب مدارک ایشان می‌گویند که نه این روایات دلالت نمی‌کند، از یک سری روایاتی صاحب مدارک استحباب استفاده کرده، صاحب حدائق از یک سری روایت‌های دیگر و مرحوم وحید بهبهانی از یک سری روایت‌های دیگر. حالا یکی یکی این کلمات این بزرگان را عرض می‌کنم. اما صاحب مدارک فرموده که امر در روایات دیگر محمول بر استحباب هست.

«كما يدل عليه قوله عليه السلام في رواية معاوية بن شريح»

روایت معاویة بن شریح را در جلسۀ قبل خواندیم، دوباره من می‌خوانم و بحثی که در این مورد بین علما در گرفته عرض می‌کنم.

«مُعَاوِيَةَ بْنِ شُرَيْحٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ فِي الزَّرْعِ حَقَّانِ حَقٌّ تُؤْخَذُ بِهِ وَ حَقٌّ تُعْطِيهِ قُلْتُ وَ مَا الَّذِي أُوخَذُ بِهِ وَ مَا الَّذِي أُعْطِيهِ قَالَ أَمَّا الَّذِي تُؤْخَذُ بِهِ فَالْعُشْرُ وَ نِصْفُ الْعُشْرِ وَ أَمَّا الَّذِي تُعْطِيهِ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ يَعْنِي مِنْ حَصْدِكَ الشَّيْ‏ءَ بَعْدَ الشَّيْ‏ءِ وَ لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا قَالَ الضِّغْثَ ثُمَّ الضِّغْثَ حَتَّى يَفْرُغَ.»

این عبارتی که در این روایت هست. عرض کنم خدمت شما در مورد این مرحوم صاحب ذخیره اشکال کرده که این معلوم نیست این استحبابی باشد، مراد از این‌که اخذ می‌شود ممکن است مراد این باشد که در دنیا اخذ می‌شود، اما این امام علیه السلام این را اخذ می‌کند، اما این حق یوم الحصاد، حقی هست که «فإنه أمر بينه و بين اللّه» هست «و إن عصى بالترك بناء على الوجوب». این تعبیری هست که مرحوم صاحب ذخیره دارد.

در حدائق، جلد ۱۲، صفحۀ ۱۲ این بحث را شروع می‌کند، کلام صاحب، یک سری روایاتی را ذکر می‌کند، می‌گوید الامر محمول علی الاستحباب، همین روایت معاویة بن شریح را ذکر می‌کند و روایت‌های دیگری را می‌آورد. آن دو تا روایتی که، این روایت ایشان تعبیر می‌کند که کلام صاحب ذخیره را ذکر می‌کند که ایشان گفته مراد از این تؤخذ به «الأخذ في الدنيا لأن الإمام‌ ‌يأخذ الزكاة من أصحاب الأموال بخلاف حق الحصاد فإنه أمر بينه و بين اللّه و إن عصىٰ بالترك بناء على الوجوب» می‌گوید «فتعسفه ظاهر لأنه لو كان المراد أنما هو أخذ الإمام لكان حق العبارة أن يقال «يؤخذ منه» كما لا يخفى على الممارس لكلام البلغاء بل هذه العبارة إنما ترمى في مقام المؤاخذة بالترك و المعاقبة، قال في المصباح المنير و أخذه بذنبه عاقبه عليه.»

این عبارتی که ایشان از مصباح المنیر ذکر کرده در مورد اخذه بذنبه، به نظر می‌رسد ربطی به بحث ما ندارد. آن اخذه بذنبه متعلق مجرور به باء ذنب هست. ولی اینجا مجرور به باء ترک اعطاء نیست که گناه باشد. می‌گوید به جهت این گناه اخذ می‌شود. مأخوذ به این حق هست. مأخوذ به این حق هست یعنی چی؟ این معنایش این نیست که حتماً معاقب هست. مأخوذ به این حق ممکن است معنایش این باشد که الزام به پرداخت این حق دارد. چون امام علیه السلام می‌آید بهش می‌گوید این حق را بده. معنای این مطلب این است که این حق یوم الصرام، یوم الحصاد، امام، ساعی در موردش نیست، آن ما جلسۀ قبل در موردش توضیح دادیم که این امام علیه السلام ساعی‌هایی را که می‌فرستادند در موقع یوم الحصاد نمی‌آمدند افراد را الزام به پرداخت کنند. دو بحث هست. یک بحث این است که الزام به پرداخت از سوی حکومت اسلامی می‌شود یا نمی‌شود؟ این ممکن است الزام به پرداخت نشود، ولی لازم باشد که انسان چه چیزی را پرداخت کند. ما دلیل نداریم که همۀ واجبات از طرف حکومت الزام به پرداخت داشته باشد. به نظر می‌رسد اشکال ایشان به صاحب ذخیره وارد نباشد. خب این روایت اوّل.

روایت دوم که صاحب مدارک استدلال می‌کند: «و قول أبي جعفر عليه السلام في حسنة زرارة و محمد بن مسلم و أبي بصير في قول اللّه عزّ و جلّ وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ: «هذا من الصدقة ... وجه الدلالة أن المتبادر من قوله عليه السلام: «هذا من الصدقة» الصدقة المندوبة.»

ایشان شبیه همین هم در حدائق، جلد ۱۲، صفحۀ ۱۴ آمده،

«و أما صحيحة الفضلاء الثلاثة فظاهر الصدقة فيها إنما هو بمعنى الصدقة المستحبه»

من، صاحب ذخیره می‌گوید من نه معلوم نیست که این مراد صدقۀ مستحبه باشد و این خیلی روشن نیست. به نظرم می‌رسد همینجور باشد که می‌گوییم ظهور دارد در این‌که صدقه، صدقۀ مستحبه هست خیلی همچین ظهوری ندارد. به خصوص حالا یک نکته‌ای هم حالا ضمیمه بکنم آن این است که حالا هذا من الصدقة بنابر نقل کافی است. ولی بنابر نقل تفسیر عیاشی هذا من غیر الصدقه است. تفسیر عیاشی روایتی که نقل می‌کند می‌گوید هذا من غیر الصدقة یعطی المسکین القبضة بعد القبضة و من الجذاذ و الحفنة بعد الحفنة.

آن وقت این صدقه به معنای زکات هست. می‌گوید این جزء زکات نیست، چیز جدایی هست و من فکر می‌کنم نقل تفسیر عیاشی درست‌تر باشد. چون اصلاً چرا این ناظر به چی هست؟ این روایت هذا من الصدقة، مگر تردیدی بوده که این صدقه هست یا صدقه. صدقه به معنای عامش. صدقه این مثلاً می‌خواهد بگوید صدقۀ مستحبی است، این را می‌خواهد بگوید؟ این در مورد این‌که واجب نیست با این عبارت این را بخواهد بیان کند آن باید بگوید لیس بواجبٍ، که این را بیان کردن این ناظر به یک بحثی هست در میان عامه بوده. در میان مفسرین عامه خیلی‌هایش این را به زکات حمل کردند. روایات ما تصریح دارد که این مربوط به زکات نیست، مربوط به غیر زکات هست. و این تأکید بر این‌که مربوط به زکات نیست، روایات متعدد وارد شده که، اصلاً در روایت عبد الله کریم بن عتبة الهاشمی «قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ قَالَ هُوَ شیء سِوَى مَا تُخْرِجُهُ مِنْ زَكَاتِكَ الْوَاجِبَةِ تُعْطِي الضِّغْثَ بَعْدَ الضِّغْثِ وَ الْحَفْنَةَ بَعْدَ الْحَفْنَةِ.» این روایت.

به نظر می‌رسد نقل تفسیر عیاشی نقل درست‌تری باشد، هذا من غیر الصدقة باشد علاوه بر این‌که حالا اگر هذا من الصدقة هم باشد این‌که مراد از صدقه، صدقۀ مستحبی هست این خیلی روشن نیست. می‌خواهد بگوید که یکی از اقسام صدقه، حالا اعم از واجب و مستحب این هست که این کار را انجام بدهی، کأنّ اختصاص ندارد صدقه به زکات، غیر زکات هم صدقه هست، حالا این واجب است، مستحب است امثال اینها، یعنی ناظر به آن مطلب هست که فی المال حق سوی زکاة. فی المال حق سوی الزکاة می‌گوید این هم جزء صدقه است. یعنی در حق بودن مشترک هست با زکات، امثال اینها. ظهور در، چیزی که حتماً مراد صدقۀ مستحبی است خیلی همچین ظهوری ندارد.

اما صاحب حدائق علاوه بر این روایات، روایت‌های دیگری را ذکر می‌کند. ایشان می‌گوید: «و الذي وقفت عليه من الأخبار زيادة على ما ذكر ما نقل عن السيد المرتضى (قدس سره) في الإنتصار أنه قال: «روي عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى «وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ» فقال ليس ذلك الزكاة أ لا ترى أنه قال وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ؟» قال المرتضى (قدس سره) و هذه نكتة منه عليه السلام مليحة لأن النهي عن السرف لا يكون إلا في ما ليس بمقدر و الزكاة مقدر.»

این روایت را البته ایشان خیلی روشن بحث، این روایات می‌گوید ظاهر هذه الاخبار المنثوره هو الاستحباب، در مورد این روایت توضیحی نمی‌دهد که چجوری این ظاهرش استحباب است. مرحوم وحید بهبهانی این روایت را آورده. این روایت را نه، اصلاً می‌گوید زکات اینجوری استدلال می‌کند. حق یوم المعلوم چون مقدر نیست، مقدر نشانگر استحبابی بودنش است. خب مرحوم سید مرتضی در انتصار این را جواب داده که ملازمۀ بین مقدر نبودن و استحباب نیست. ممکن است یک شیءای مقدر نباشد ولی واجب باشد، حتماً لازم نیست واجب یک مقدار کاملاً مشخصی داشته باشد. مقداری که یک مشت همین تقدیر به همین یک مشت امثال اینها، این هم این مطلب، البته این یک روایت.

روایت دیگری که ایشان نقل می‌کند، استدلال می‌کند: «و ما رواه الثقة الجليل علي بن إبراهيم في تفسيره في الصحيح عن شعيب العقرقوفي قال: «سألت أبا عبد اللّه عليه السلام عن قوله عز و جل وَ آتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصادِهِ؟ قال الضغث من السنبل و الكف من التمر إذا خرص. قال: و سألته هل يستقيم إعطاؤه إذا أدخله؟ قال: لا هو أسخى لنفسه قبل أن يدخله بيته».»

ایشان اینجوری تعبیر می‌کند: «و أما صحيحة شعيب العقرقوفي فهي ظاهرة في أنه متى أدخله بيته سقط الحكم عنه و لو كان واجبا لم يكن كذلك»

استدلال ایشان به نظر می‌رسد درست نیست. اوّلاً این‌که مجرد این‌که با ادخال منزل ساقط بشود این معنایش این است که واجب نیست، نه ممکن است شرط وجوب این باشد که هنوز داخل منزل نکرده و در دخول منزل ساقط بشود. علاوه بر این‌که اصلاً این شخص ازش استفاده نمی‌شود. ببینید این روایت می‌گوید که نمی‌تواند این حق را بعد از دخول در منزل بدهد، باید خارج منزل بدهد. خارج منزل بدهد و داخل منزل دادن صحیح نیست و این. حالا این عبارت یک مقداری روی عبارت دقت کند، با «أسخى لنفسه قبل أن يدخله بيته» این یعنی چی اسخی لنفسه؟ یک قدری روی عبارت دقت کنید، من این احتمال می‌دهم که قبل أن یدخله بیته شاید مراد این باشد که می‌خواهد بگوید نه، این را باید خارج منزل بدهد چون فقیر را بخواهی داخل منزل ببری، داخل منزل بدهی کأنّه این از سخاوت چیز هست. این‌که حالا سخاوتمندانه‌تر این هست که خارج منزل داده بشود و شارع مقدس می‌خواهد این سخاوتمندی را اعمال کند. مگر شما اینجوری استدلال کنید بگویید که تعلیل هو اسخی لنفسه اشاره به این هست که قبل دخول البیت سخاوت بیشتری دارد. پس بنابراین اصلاً این دلالت بر، این اسخی لنفسه با استحباب سازگار است. ولی به نظر می‌رسد نه نمی‌شود این اشکال را مطرح کرد، حداکثر این‌که لا یستقیم حمل به استحباب می‌شود. می‌گوید که «هل يستقيم إعطاؤه» درست است، می‌گوید «لا» این «لا» یعنی بهتر این هست که این در خارج منزل داده بشود. داخل منزل داده شدن کار درست، کار کاملاً متناسب شأنش نیست. اصلش واجب است ولی بهتر این است که این واجب را در خارج منزل انجام بدهد اما داخل منزل هم انجام بدهد اشکالی ندارد، ولی بهتر است لا، لا یستقیم. لا یستقیم یعنی لا یکون مستحسناً، به دلیل این‌که اگر خارج منزل بدهد به سخاوت نزدیک‌تر هست و این در واقع معنایش این است که خارج منزل دادن بهتر است، اما این‌که اصلاً واجب نباشد این از توش در نمی‌آید.

یک نکته‌ای هم در مورد سند این روایت در جلسۀ قبل اشاره کردم. کتاب تفسیر علی بن ابراهیم بنابر تحقیق کتابی هست مال علی بن حاتم قزوینی از منابع مختلفی اخذ کرده که سندها را یک مواردی که مال علی بن ابراهیم هست و مواردی که مال غیر علی بن ابراهیم هست از همدیگر تفکیک شده است و می‌شود اینها را از همدیگر جدا کرد. مواردی که از علی بن ابراهیم هست این جزء آن موارد نیست. سند با احمد بن ادریس شروع می‌شد. و در روایت‌های علی بن حاتم قزوینی هست. مال علی بن ابراهیم نیست. ولی به هر حال سند علی القاعده صحیح باید بدانیمش. این هم یکی.

یک روایت دیگری می‌گوید: «و روى فيه في الصحيح عن سعد بن سعد عن الرضا عليه السلام قال: «قلت له إن لم يحضر المساكين و هو يحصد كيف يصنع؟ قال ليس عليه شي‌ء».»

ایشان می‌گوید: «و أما صحيحة سعد بن سعد فأظهر، فإنها دلت على أنه لو لم يحضره أحد من المساكين وقت الحصاد فلا شي‌ء عليه و الفرض الواجب إخراجه لا يتفاوت بين حضور مستحقه و لا غيبته.»

خب این حرف عجیبی است. استحقاقش به فرض حضور است. یعنی اگر فقیری بود لازم است بدهید. خب این استحقاقش اینجور نیست که حتماً باید به فقیری داده بشود یا نه.

عمدۀ مطلبی که عرض کردم آن روایت قرب الاسناد هست که آن روایتی بود که این را. روایت مصادف، «رُوِيَ عَنْ مُصَادِفٍ قَالَ كُنْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي أَرْضٍ لَهُ وَ هُمْ يَصْرِمُونَ فَجَاءَ سَائِلٌ يَسْأَلُ فَقُلْتُ اللَّهُ يَرْزُقُكَ فَقَالَ علیه السلام مَهْ لَيْسَ ذَاكَ لَكُمْ حَتَّى تُعْطُوا ثَلَاثَةً فَإِنْ‌ ‌أَعْطَيْتُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَكُمْ وَ إِنْ أَمْسَكْتُمْ فَلَكُمْ»

که ازش استفاده می‌شود که آن مقدار واجبش ۳ نفر هست. ۳ نفر هست که ازش استفاده می‌شود در روایت‌های دیگری که می‌گوید «تقبض بيدك الضغث، فتعطيه المسكين، ثمَّ المسكين حتى تفرغ» معنایش این است که به همۀ مسکین‌هایی که هستند باید انسان داده بشود که بنابر این روایت آن روایت‌هایی که به آن شکل هست حمل بر استحباب بشود. حالا آیا حمل بر استحباب شدن آن روایت‌ها باعث می‌شود که این روایت‌ها هم ما حمل بر استحباب کنیم، بگوییم اصلاً این پیداست در مقام حکم استحبابی هست. به نظرم شاید مشکل باشد که ما، مانعی ندارد ما بگوییم که تا سه نفرش مستحب است. می‌گوییم این‌که یک حکم استحبابی، آن هم مقید. آن‌که وجوبی مقید به سه نفر باشد و فقط اکتفا کرده باشد به این روایت مشکل هست. حالا در پاسخ ممکن است شخصی بگوید که روایت‌های دیگر اصل استحباب را بیان کرده، همان روایت‌ها برای بیان، لازم نبوده که بیان بشود که این واجب نیست. در این روایت به عدم وجوبش تصریح کرده. آن که هست خب چون مستحب مؤکد بوده، آنها بیان کرده که مستحب هست و عدم وجوبش را بیان نکرده که به هر حال این داده بشود، این شیء. و در این روایت هم، یعنی آن که لازم هست، آن این است که چیز شارع زمین نماند. اگر یک مستحبی را در روایات متعدد امر بهش کرده باشد، بیان عدم وجوب نکرده باشد معلوم نیست خیلی منافات با شأن شارع داشته باشد. به هر حال مسأله به نظرم یک مقداری محل تأمل است لا اقل باید احتیاط کرد.

حالا یک نکته‌ای اینجا عرض بکنم، مرحوم وحید بهبهانی اینجا به چند تا مسأله تمسک می‌کند. چند تا استدلال می‌آورد برای این‌که این مطلب استحبابی است. یکی این‌که اگر این مطلب واجب بود باید حتماً اینقدر شایع، چون بحث زرع و صرام و اینها خیلی شایع هست این باید اینقدر شایع بود که معلوم می‌شد و امثال اینها. و تنها به فتوای شیخ طوسی در خلاف منحصر نمی‌شد، در سایر کتاب‌هایشان هم ایشان این مطلب را نیاورده، این نشانگر این است که این امر مستحب است و واجب نیست. بلکه ایشان می‌فرماید حتی در خود خلاف هم ممکن است ما بگوییم وجوبش معلوم نیست ایشان قائل به وجوب باشد. ایشان یک عبارتی، ایشان در یک جایی دارد، می‌گوید الوجوب عندنا علی وجهان، یک وجوبی که یعاقب علی ترکه، و وجوبی که یعاقب علی ترکه نیست و بنابراین گاهی اوقات اینجوری تعبیر کرد.

ولی به نظر می‌رسد که هیچ یک از این دو تا مسأله مطلب درستی نیست، این استدلالی که ایشان فرمودند. اما این‌که این مطلب شایع نبوده، ما نمی‌دانیم شایع بوده، مرحوم شیخ طوسی به هر حال ادعای اجماع کرده. من نمی‌خواهم ادعای اجماع بگویم حتماً این ادعای اجماع مطابق واقع است. ولی ما نمی‌توانیم بگوییم حتماً هم مخالف واقع است. این راویان این روایات متعددی که نقل کردند چه بسا همۀ اینها قائل به وجوب باشند. بنابراین، این‌که ما بگوییم حتماً این شایع نبوده نه. خیلی هم شایع بوده، براساس آن شیوع هم مرحوم شیخ طوسی ادعای اجماع کرده باشد. این یک نکته.

نکتۀ دوم این‌که مرحوم وحید که اشاره فرمودند که وجوب در کلام شیخ در خلاف معلوم نیست به این معنای وجوب باشد، چون در بعضی جاها ایشان عبارت را دارند. به نظر می‌رسد که مرحوم شیخ حرفشان این هست، کلمۀ وجب را ما گاهی اوقات در استحباب به کار می‌برم. در بعضی موارد، ولو آن خلاف ظاهر است، ولو مجاز است، ولی کلمۀ وجب احیاناً در مورد غیر واجب هم به کار برده می‌شود و در آن مورد خاص ایشان می‌گوید مراد ما از وجوب، وجوب به معنای استحباب هست و قرینه‌ای برای این ذکر می‌کنند. اما حالا آیا در ما نحن فیه می‌توانیم وجوب را به معنای استحباب بگیریم، دیروز عبارت شیخ در خلاف را خواندم، عبارت شیخ در خلاف استدلال‌هایی که کرده می‌گوید امر در آیۀ قرآن وارد شده است و امر ظاهرش وجوب است. این بحثی که امر ظاهرش وجوب است، همان وجوب اصطلاحی مراد است. و الا وجوب به معنای اعم از استحباب و ندب مراد نیست. این نحوۀ استدلالی که مرحوم شیخ کرده از نحوۀ استدلال پیداست که مراد از وجوبش، وجوب اصطلاحی هست، و حالا من فتواهای که افراد دیگری که از عامه هست را من مراجعه نکردم که ببینم آنها هم آیا، فکر می‌کنم ایشان از شافعی نقل کرده بود که البته در حاشیه می‌گوید این مال شافعی نیست مال شیبی است و بعضی افراد دیگر. فکر می‌کنم باید آن را مراجعه کرد، حدس می‌زنم که عبارت‌های آنها هم با استحباب جور نیاید. به هر حال عبارت شیخ طوسی در خلاف خیلی ظهور قوی دارد در این‌که ایشان حق یوم الحصاد را واجب می‌داند. این است که تمام آقایان مثل علامه و محقق در معتبر و دیگر بزرگان وجوب را به شیخ در خلاف نسبت دادند، همینجور هم هست عبارت شیخ در خلاف در وجوب کالصریح هست در وجوب. بنابراین نمی‌شود گفت شیخ طوسی در خلاف قائل به این مطلب نیست. ظاهر کتاب‌ها هم خیلی وقت‌ها حالا چی شده که، من در مورد نهایة یک قدری نمی‌دانم چی شده شیخ در نهایة اصلاً به این مطلب اشاره نکرده. حتی به استحبابش هم اشاره نکرده. آخر نهایة پیداست که به هر حال با این همه روایتی که بوده چطور شده که حتی استحبابش نهایۀ شیخ لااقل به استحبابش اشاره می‌کرد. شیخ در آنها به هر جهتی این روایت توجه نکرده، غفلت برای شیخ عارض شده، آن را ذکر نکرده. اما مبسوط شیخ طوسی که این را نیاورده، این مبسوط اینها اصلش یک کتاب، کتب عامه هستند. من فکر می‌کنم مبسوط براساس بعضی از شروح و حواشی کتاب الام شافعی تدوین شده. در آن کتاب‌ها این فرع مطرح نبوده، ایشان هم این را نیاورده، در نتیجه اما در خلاف مثلاً این مطلب در کتب خلاف بوده این را آورده. اصل آوردن و نیاوردن بسیاری از موضوعات در کتب شیخ طوسی تابع آن منبعی هست که براساس آن منبع کتاب تنظیم شده. فکر می‌کنم یک کار خیلی خوب این است که مراجعه بشود که آیا بتوانیم ما آن کتابی که براساس آن کتاب خلاف شیخ طوسی تنظیم شده، آن را ما پیدا کنیم؟ کتابی که براساس آن مبسوط تنظیم شده آن را پیدا کنیم؟ خیلی شناخت این کتاب مؤثر می‌تواند باشد در فهم ما از این، نسبت به این کتاب. حالا مرحوم وحید بهبهانی یک استدلال دیگر را مطرح می‌کند که من این استدلال را الآن اشاره می‌کنم، ملاحظه بفرمایید در کتاب مصابیح الظلام این بحث را که ایشان کرده، مصابیح الظلام، جلد ۱۰، صفحۀ ۱۲۵، ایشان می‌گویند که تعبیرشان این است الاخبار الظاهرة فی عدم وجوب حق فی المال سوی الزکاة متواترة. این صفحۀ ۱۲۸، همان مصابیح الظلام، جلد ۱۰، صفحۀ ۱۲۸.

این را ببینیم آیا یک همچین روایاتی داریم که ازش استفاده بشود که در مال حقی سوی الزکاة نیست، آیا روایتی داریم یا نداریم، این را ان شاء الله در جلسۀ بعد ادامه خواهیم داد.

دیگر بحث زیادی ندارد، من از فردا بحث حق المارّة را شروع می‌کنم، روایاتش را عرض کردم در جامع الاحادیث بعد از همین بابی که همین روایت هست وارد شده، هم توجه فتوای علما داشته باشید و هم بحث روایات حق المارّة را از فردا دنبال خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان